

جلسه ۴۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

رحلت عالم ربانی، فیلسوف و مفسر و فقیه؛ مرحوم آیت الله آقای حاج شیخ محمدتقی مصباح یزدی رضوان الله علیه را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداء و رهبری معظم، حوزه‌های علمیه و همه شما گرامیان تسلیت عرض می‌کنیم.

حقیقتاً ارتحال این بزرگوار ثلمه‌ای بود که امیدواریم خدای متعال این ثلمه را جبران بفرماید. از خصوصیات این بزرگوار این بود که انسان قوی الحجة‌ای بود، در آن اموری که تصدی می‌فرمود از منطق قوی و رسا برخوردار بود. من به خصوصیت از خصوصیات این بزرگوار که برای ما حوزویان درس‌آموز هست بلکه برای همگان اشاره می‌کنم.

یکی این بود که ایشان دنبال وظیفه بود، دنبال اسم و رسم و امثال این‌ها نبود. با صلاحیت‌های متعددی که از نظر علمی در ایشان بود که هم در اصول، هم در فقه زحمت کشیده بود، درس خوانده بود، کار کرده بود اما چون مشاهده فرمود که بخش علم اصول، افراد شایسته فراوانی تکفل دارند و آن مباحث دیگر زمین مانده یا کمتر به آن‌ها پرداخته می‌شود ایشان به آن‌ها پرداختند با کمال صلاحیتی که بر آن امور داشتند. من خودم یادم هست مباحثات چند نفری ایشان در مسجد آبشار. آن‌جا منزل والد ما بود، آن‌جا سالیان متمادی آن‌جاها زندگی می‌کردیم که آیت الله مصباح هم آن‌جا در کوچه نوربخش بودند. مرحوم آقای قدوسی، مرحوم آقای خزعلی. این‌ها مباحثه کمپانی چند نفری داشتند و بحث فقهی داشتند که من بعداً متوجه شدم که ظاهراً قضای مرحوم ملاعلی کنی محور بحث‌شان بود و بحث می‌کردند. پانزده سال فقط فقه مرحوم آیت الله بهجت رضوان الله علیه ایشان شرکت می‌کردند که بحث علمی قح و خالص بود که من هم اوائلی که می‌خواستم درس خارج بروم یکی از درس‌هایی رفتم درس مرحوم آیت الله بهجت بود که در منزل‌شان بود. دو سه روز رفتم، مرحوم آیت الله مصباح بودند، مرحوم آقای معزی بودند رحمة الله علیه که ایشان هم به رحمت خدا رفتند و

یک آقای دیگر؛ سه نفر که ما می‌شویم مثلاً چهارمی. من آن جا خجالت کشیدم به خاطر این که... مکاسب هم بود، ما شاگرد آیت‌الله مصباح بودیم توی مدرسه حقانی و هم چنین در راه حق دوره اول، حالا این جا باید بیاییم کنار دست آقای مصباح بنشینیم، معمم هم نبودیم و این‌ها، به خاطر همین آن را ترک کردم. البته فهمیدن درس مرحوم آیت‌الله چیز هم خالی از صعوبت نبود، من یک وقت تعبیر کردم... مخصوصاً اصول ایشان، یک مدتی هم اصول که گفتم آدم باید اصول را خوب بلد باشد، حالا بیاید درس آیت‌الله بهجت بخواند مبانی ایشان را دریافت بکند اما اگر بخواهی از این جا اصول یاد بگیری این خیلی مشکل است چون بیان ایشان مُعَقَّد بود و خیلی تند گاهی دفترشان را می‌خواندند یعنی دیگه... همان دفتر که عبارات ایشان هم از کفایه شاید گاهی سنگین‌تر بود معمولاً. و خب هم پیشینه درس مرحوم امام را داشتند، هم پیشینه درس مرحوم آیت‌الله بروجردی رضوان الله علیه را داشتند و هم این خدمت مرحوم آقای بهجت رضوان الله علیه و فقط حضور در درس نبود، مباحثه کردن و چیز کردن در فقه و اصول، من یادم هست که مباحثه خودمان کمپانی داشتیم قبل از درس‌ها، نسبت به حواشی محقق اصفهانی خب خیلی مشکل داشتیم و هم چنین مقالات الاصول، فهم این‌ها، فهم این دو تا کتاب آسان نیست تا آدم قلق آن به دستش نیاید و آشنا نشود. دنبال استاد می‌گشتیم که این دو کتاب را برای ما مثل سطح تدریس کند. خدمت ایشان رسیدیم؛ آیت‌الله مصباح، از ایشان خواستیم نهایتاً الدراية را برای ما تدریس سطح آن را داشته باشد حالا اگر مطلب هم خواستند جرح و تعدیل هم داشته باشند... که ایشان قبول نکردند و ارجاع دادند شاید به بعضی دیگر.

ایشان غیر از حالا مدارس حالا به چه جهت بود نمی‌دانم، ذوق تدریس عمومی در حوزه را نداشتند که مثلاً درس عمومی بگویند و یادم هست که مثلاً اشارات ایشان درس می‌دادند فقط برای همین آقای محمدی عراقی که آن وقت دامادشان هم نبود، معمم هم نبود، تنها برای او مدرسه حقانی می‌آمدند یک جایی خارج از برنامه مدرس برای ایشان اشارات می‌گفتند. خب همین را توی حوزه مثلاً می‌گفتند چقدر حالا استفاده می‌شد، مفید بود، ولی ایشان ذوقش را نداشتند. این یک جهت که ایشان دنبال وظیفه بود، نه خودنمایی، نه انا رجلاً گفتن و امثال این‌ها نبود. وظیفه الان چی اقتضاء می‌کند، آن که زمین مانده.

مسأله دومی که در ایشان وجود داشت و از همان زمان‌های دور این بود که درک عمیقی داشت از جامعه و نیازهای جامعه و این که باید یک روحانی کارآمد و موفق مسلح به آن سلاح‌هایی باشد که الان مورد نیاز جامعه است. من یادم می‌آید که مثلاً در نوجوانی و اوائل جوانی ما که ما همان کوچه حرم‌نما و آبشار و آن جاها می‌نشستیم، ایشان و پدر ما رضوان الله علیهما، هر دو این کتاب‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و امثال این‌ها را تهیه کرده بودند و یک استادی هم که این‌ها را در دانشگاه و این‌ها خوانده بود دعوت کرده بودند هر روز عصر... هر روز حالا یادم نیست، عصر بود بالاخره. حالا یا هر روز بود یا مثلاً یک در میان بود. توی منزل مرحوم آقای ابوی، هم ابوی، هم آیت‌الله مصباح آن آقای مدرس هم تشریف می‌آورد و این مباحث را برای آن‌ها می‌گفت برای این که این‌ها احساس کرده بودند الان برای هدایت جامعه، هدایت دانشجویان، این‌هایی که با آن‌ها سروکار دارند باید این حرف‌ها را بلد باشند، اصطلاحاتش را بدانند، از خود آن‌ها دریافت کنند که آن‌ها چه می‌گویند، و بعد بتوانند در مقام پاسخ و عمل و این‌ها بریایند. خب این یک درکی بود که این‌ها داشتند و یادم می‌آید مدت‌ها آیت‌الله مصباح هر روز شاید تشریف می‌بردند تهران کلاس فیزیک برای این که از این مباحث که ارتباط پیدا می‌کند با مباحثی از فلسفه و این‌ها هر روز بروند تهران کلاس فیزیک یا کلاس شیمی برای این که این مباحث را دریافت کنند. خب این یک همت بزرگ می‌خواهد، اولاً یک درک بزرگی می‌خواهد، درک روشنی می‌خواهد، از آن طرف این همت که آدم هر روز، آن هم اتوبان آن موقع نبود و این جوری نبود که رفتن تهران و آمدن خیلی آسان نبود، این جوری. ولی هر روز بلند شوی بروی تهران یا هفته‌ای چند روز بروی تهران و برگردی برای این که این کلاس‌ها را شرکت بکنی.

جهت سوم این بود که علیرغم همه این‌ها، این روشن‌بینی‌ها و این جهاتی که در ایشان بود تصلب به احکام الهی داشت، روشنفکری‌هایی که برنتابد بعضی احکام اسلام را، یا آن‌ها را کذا، در ایشان نبود. و خطر را هم در همین می‌دید که افرادی تحصیل‌کرده مباحث غربی باشند حالا در چه اقتصادش، چه روان‌شناسی‌اش، چه در جامعه‌شناسی‌اش، چه در علوم سیاسی‌اش و سایر علوم اجتماعی و این‌ها و تحت تأثیر آن‌ها باشند و با یک پیش‌فرض بخواهد از کتاب و سنت یک حرف‌هایی را استخراج کنند و این یک خطر بزرگی است ولی ایشان این را متوجه بود و آن حالت تصلب دینی را داشت. خب در کنار این‌ها، در کنار این کارهای علمی و هدف‌مند بسیار بسیار آدم متقی‌ای بود. زاهد بود، متقی بود،

یکی از بستگان ما با ایشان توی این باقرالعلوم و بعد چیز و این‌ها همکاری داشت، می‌گفت آیت‌الله مصباح... این دوست ما مسؤول امور مالی بود. می‌گفت آیت‌الله مصباح فقط هزار تک تومانی برمی‌دارد که مثلاً بگویند که آقا هم... برای دیگران سنگین نباشد. هیچ استفاده مادی نمی‌کرد. این هم که برمی‌داشت مثلاً برای این بود که حالا آن آقا می‌خواهد حقوق بگیرد، آن بگیرد نگویند مثلاً فلان و یادم می‌آید که پدرمان رضوان الله علیه که آیت‌الله مصباح، مدرسه حقانی آن جا استفاده تفسیر بودند، پدر ما هم آن جا اصول الفقه می‌فرمودند. ایشان فرمودند که دیدم آقای مصباح نوشتند با یک دقیقه تأخیر و امضا کرده بودند. چون باید دفتر را امضا می‌کردند، آن جا دفتر حضور و غیاب داشت و باید استاد امضا می‌کرد که من... دیدم آقای مصباح نوشتند با یک دقیقه تأخیر و امضا کردند. این جور... و عرض کردم که تقید به این که سه وعده حتی نماز صبح به نماز مرحوم آیت‌الله بهجت. و ما وقتی با طلبه‌ها نماز آیت‌الله بهجت می‌رفتیم یکی از کسانی که توی آن نماز توجه انسان را به خودش جلب می‌کرد این حالت توجه و خشوعی بود که در ایشان در آن نماز دیده می‌شد. خیلی خاشعانه در هر سه وعده مقید بودند که نماز جماعت را شرکت بکنند و این جهات مختلف که واقعاً در ایشان جمع بود؛ وظیفه‌شناسی، زهد و تقوا و تواضع بسیار بالا، تواضع بسیار بالا. این در ایشان دیده می‌شد. حتی در مواردی که ایشان اظهار نظر می‌خواستند بکنند، خب خیلی‌ها بعضی وقت‌ها بعضی‌ها با ارعاد و ابراق و امثال ذلک همراه است، ولی خیلی متواضعانه که من مثلاً این جا را نفهمیدم. حالا اشکال‌شان را هم می‌کرد ولی من این جا را نفهمیدم شاید این جور بشود گفت. این‌ها نشان می‌داد که از یک نفس مهذب شده‌ای ایشان برخوردار هست و در حقیقت نسبت به تهذیب نفس و این‌ها غافل نیست. گاهی انسان وقتی مشغول یک وظایفی است حالا علمی یا مسائل دیگر اجتماعی، گاهی از این امور غفلت پیدا می‌کند، خودش را فراموش می‌کند. ولی ایشان این جوری نبود، این‌ها را با هم همراه کرده بود و پیوسته مواظبت داشت بر این امور.

مرحوم پدر ما می‌فرمودند شیراز که خدمت مرحوم آیت‌الله آقای آشیخ ابوالحسن حدائق جد این آقایانی که حالا هستند، تحصیل می‌کردیم ایشان از نظر علمی هم خیلی مقام بالایی داشت، و هم چنین از نظر تقوا و فضیلت و این‌ها. مرحوم آقای آشیخ کاظم می‌فرمودند آقای آشیخ محمد کاظم شیرازی در نجف که گاهی که آقای حدائق عتبات مشرف می‌شدند. چون هر دو شیرازی بودند. گفتند قبل آن مرحوم آشیخ محمد کاظم می‌گفتند یک دست لحاف و تشک نو

بدوزند که ایشان در آن بخوابد و بعد از آن تبرک بجویند. حالا آقای ابوی می‌فرمودند ما خدمت ایشان شرح لمعه می‌خواندیم. گاهی که ایشان یک مناقشه‌ای داشتند به فرمایش شهید اول یا شهید ثانی می‌فرمودند که به خاک پای شهید عرض می‌کنیم. این جور بیان مناقشه‌شان و اشکال‌شان بود. به خاک پای شهید عرض می‌کنیم. خب استادی که این جوری باشد، این جوری... قهراً آن کسانی که در خدمت او هم رشد می‌کنند و این‌ها، از آن غرور و آن اغترار و از این‌ها مصونیت قهراً پیدا می‌کنند و این‌هایی که همه این‌ها از خدای متعال هست حالا ممکن است الان یک چیزی به ذهنت بیاید فردا در یک چیزی خیلی پایین‌تر از این هم بمانی، یا همه این‌ها از دستت گرفته بشود فراموش کنی، هیچ غرور و اغتراری نباید در کار باشد و حقیقتاً این مدتی که ما تلمذ می‌کردیم خدمت آیت‌الله مصباح این چیزها را در ایشان می‌دیدیم و خب آن موقعی که ایشان مثلاً فلسفتنای شهید صدر را تدریس می‌کرد شاید شهید صدر در آن موقع مثلاً سی و پنج سالش و این‌ها بود. شهید صدر وقت شهادت‌شان چهل و خرده‌ای داشتند دیگه، خب این‌ها هم خودشان از فضیلتی به نام بودند. ولی وقتی این کتاب را مفید دیدند بدون هیچ گونه تحاشی و این که حالا کتاب هم سن و سال خودمان هست و فلان و این‌ها، نه. مدرس این کتاب شد و این کتاب را تدریس می‌کردند. ما هم فلسفتنا خدمت ایشان بودیم توی در راه حق، اقتصادنا را هم دیدم جاهایی که ایشان تدریس کردند البته من اقتصادنا را کلاس ایشان نبودم. علی‌ای حال سلوک ایشان، رفتار ایشان واقعاً برای حوزه خیلی درس‌آموز بود و حمایت از رهبری. از باب این که بالاخره الان ولایت امر به دوش ایشان افتاده و این وظیفه سنگین به دوش آن بزرگوار هست بر خودشان واجب می‌دانستند، لازم می‌دانستند که نهایت پشتیبانی و حمایت از آن بزرگوار را داشته باشند. لابد این کلیپ را هم که پخش شده دیدید، البته من بارها از ایشان دیدم که آن جوری دست آقا را می‌بوسند و البته آقا امتناع می‌کنند. پدر ما هم همین جور بودند، پدر ما هم این آقا وقتی یک سفری آمدند منزل، ایشان هم می‌خواستند دست ایشان را ببوسند ولی ایشان مانع شدند و نگذاشتند. از باب همین جهت که این‌ها خادم اسلام هستند، نوکر اسلام هستند و ما باید دفاع کنیم، حمایت کنیم از این‌ها.

خدای متعال ان شاء الله این خصوصیات خداپسندانه‌ای که در اولیاء خودش قرار داده بود روزی همه ما حوزویان ان شاء الله بفرماید و همه ما را از کسانی قرار بدهد که خالصانه در این راه گام برداریم. ببینید بالاخره آخر کار از این دنیا

رفتن و در محضر خدا بودن است. ما باید این «فلینظر الانسان ماذا تكسب لعد» همه این‌ها تمام می‌شود بالاخره. روز اولی هم که مرحوم آقا نقل می‌کردند، مرحوم امام آمدند درس در مسجد اعظم، که قبر مرحوم... بعد از فوت آقای بروجردی رضوان الله علیه. خب فرمودند که این مرجعیت مثلاً عالم‌گیر و جهانی که ایشان داشت و آن جور و آن جور، حالا ببینید بالاخره... و آخر کار همین است که آدم باید جوری رفتار کند که ان شاء الله در آن هنگامی که از این عالم می‌رود ان شاء الله روسفید باشد و مورد رضایت حق تعالی باشد.

خب طولانی شد یک مقداری ولی بالاخره این بزرگوار حق عظیمی به حوزه‌ها و انقلاب و همه ماها دارد که شایسته است که ان شاء الله به آن توجه کنیم و درس بیاموزیم.

بحث در ادله‌ای بود و بیاناتی بود که اقامه شده برای این احتمال که در جایی که مکره به أحد الأمرین، أحد البیعین اکراه کرده ولی مکره دفعهً واحدهً همه اطراف مکره علیه را انجام می‌دهد. گفته یکی از این دو متاع را بفروش، دفعهً واحدهً به معامله واحد هر دو را می‌فروشد. فرمودند این جا احتمالاتی است، سه تای آن در تحریر ذکر شده احتمالات دیگر را هم بزرگان فرموده بودند. احتمال ثانی این بود که هر دو باطل است.

خب یک دلیل این بود که بطلان هر دو این بود که ما برای صحت هیچ کدام از این‌ها نمی‌توانیم مستندی را داشته باشیم. «احل الله البیع» نسبت آن به هر دو علی السواء است. بخواهد هر دو را بگیرد که ممکن نیست به خاطر این که می‌دانیم که یکی مکره علیه است. بخواهد هر کدام این‌ها را علی التعمین بگیرد؛ ترجیح بلامرجح است پس مجالی برای تطبیق ادله صحت نداریم. وقتی نداشتیم نمی‌توانیم هیچ کدام را بگوییم صحیح است و هذا هو معنی البطلان و الفساد. این یک دلیل. خب این إن قلت و قلت‌هایی داشت و مناقشاتی در کلمات بود که بیان شد.

بیان دومی که در این مقام ذکر شده برای بطلان هر دو، بیانی است که در مبانی منهاج الصالحین فرمودند. و آن بیان این است که فرمودند «یمکن تقریب الاستدلال بنحو آخر» نحو اول همان است که مشهور است و گفته شده. «و هو أن بیع کلّیهما معاً مصداقٌ للإکراه فإنّه کما یکون بیع احدهما مصداقاً للإکراه یکون بیعهما معاً کذلک فیکون مشمولاً لدلیل الفساد».

خب این بیان نقطه مقابل آن بیان است دیگه، آن بیان می‌گفت که نه این جوری نیست هر دو مکره علیه باشد و چون این چنین نیست پس «احل الله البيع» ابتدائاً جا پیدا می‌کند ولی بخواهد هر دو را در عرض هم شامل بشود معاً با این که می‌دانیم یکی اش مکره علیه است؛ سازگار نیست. و بعد هر کدام متعیناً بخواهد؛ ترجیح بلامرجح است. اما این جا ادعا این است، می‌گوید اصلاً این بیع مجموع مکره علیه است. کأنّ آن یکی هم به خاطر همراهی با آن، رنگ اکراه پیدا می‌کند و هر دو می‌شود مکره علیه. حالا چه جوری این را بگوییم؟ شاید تقریب این بیان این باشد که این جا مراد یتلون به آن وصفی که اراده آن مراد متلون به آن وصف است. اگر اراده اختیاری بود آن مراد هم می‌شود امر اختیاری. اگر آن اراده اکراهی بود، آن مراد هم می‌شود اکراهی. این یک مقدمه.

مقدمه دوم این است که در مقام آیا دو اراده وجود دارد یا یک اراده وجود دارد. یک انشاء است یک اراده وجود دارد. خب ظاهر امر بلکه باید گفت وجدان می‌کنیم ما به این که این یک اراده فروش هر دو را دارد دیگه، این جور نیست که مثلاً یک شیء ای که دارای ضمايم است، یک کسی فرش می‌خواهد بفروشد به تعداد تاروپوهای آن اراده داشته باشد. یک اراده دارد به این مجموع خورده دیگه. این جا هم وقتی دو شیء را منضم می‌کند و با هم می‌فروشد پس اراده واحده دارد دیگه نسبت به هر دو. یک اراده به هر دو خورده.

مقدمه سوم این است که این اراده مما نشأ. خب حالا نشأ از همین اکراه مکره و الا آن اصلاً سراغ فروختن نمی‌رفت، نمی‌خواست بفروشد. پس بنابراین این اراده واحده است و این اراده واحده هم نشأ از کی؟ از همان اکراه مکره. پس اراده می‌شود اکراهی قهراً مرادش هم که بیع هر دو هست می‌شود اکراهی، پس باید گفت این بیع، بیع اکراهی است. شاید بیانی که حالا بشود برای ایشان گفت چون بیانی ندارد. ایشان فرمود «و هو أنّ بیع کلّیهما معاً مصداقٌ للإکراه فإنّه کما یکون بیع أحدهما مصداقاً للإکراه یکون بیعهما معاً کذلک». این ظاهرش یک ادعایی است، این جوری مثلاً تقریب بکنیم فرمایش ایشان را.

تصدیق این فرمایش مشکل است که ما بگوییم هر دو بیع‌ها این جا اکراهی است. و آن بیان هم که عرض کردیم، یک بیان مغالطه‌آمیزی باید گفت هست. در حقیقت این جا الان فعلاً بحث‌مان هم در جایی نیست که فروش یکی مضطر می‌کند او را به فروش دیگری. نه، آن گفته یکی از این... یا ماشینت را بفروش، یا این ماشین شما را، یا آن ماشینات را

بفروش، حالا این هر دو را با می‌فروشد. در این جا بالضروره هم اراده فروش این را دارد، هم اراده فروش آن را دارد. نمی‌شود گفت یک اراده دارد، هم اراده می‌کند فروش این را، هم اراده می‌کند فروش آن را. هر کدام هم مبادی جدای از هم دارند. یکی‌اش حتماً برای این است که اگر نفروشد آن ضرری که آن مکره گفته بر او وارد می‌شود. دیگری را چرا ضمیمه کرده؟ خب دیگری را ضمیمه کرده یا به این می‌بیند که فرصت خوبی است الان و الان مشتری پیدا شده، و امثال ذلک. بله هم اراده فروش این را دارد، هم اراده فروش آن دیگری را دارد منتها می‌بیند به آن وجدان عرفی خودش که لازم نیست برای هر کدام انشاء جدا داشته باشد و با انشاء واحد می‌تواند تسبب بکند به بیع هر دو و فروش هر دو، فلذا اراده می‌کند سبب واحد را که بگوییم «بعثکما» اگر دو نفر باشند یا «بعثهما» اگر به یک نفر دارد می‌فروشد.

س: اگر آن اکراه نبود این بیع را کلاً انجام نمی‌داد؟

ج: شاید هم انجام نمی‌داد. یعنی ممکن است از آن اکراه و این که حالا اراده کرده آن را بفروشد این منشأ شده باشد، برای این که یک مباد دیگری در قلب او ایجاد بشود به بیع آخر.

س: یک فرصتی پیش آمده حالا که این را بعث می‌گوید آن را هم بفروشد.

ج: آن را هم بفروشد.

س: ولی ناشی از اکراه نیست.

ج: نیست. یا اصلاً توی این فکرها نبود. این باعث می‌شود که حالا به فکر فروش بیفتند، می‌گویند حالا یک مبادی ایجاد می‌شود که آن را هم بفروشیم. یا مثلاً گاهی ممکن است این رافع بعضی محاذیر بشود، اگر می‌خواست مستقیماً بیاید آن را بفروشد یک محاذیری برای او بود، حالا با توجه به این اکراه آن محذور او از بین می‌رود. مثلاً فرض کنید اگر یکی از این ماشین‌ها را می‌خواست بفروشد شاید اهل بیت او، خانواده مخالفت می‌کردند چه می‌کردند و این‌ها، حالا این که اکراه کرده یکی را بفروش، آن‌ها از خصوصیات اطلاع ندارند، بعداً می‌گویند آقا چرا آن یکی را فروختی؟ چرا همه‌اش را فروختی؟ می‌گویند چه کار کنم آن فلان فلان شده من را اکراه کرده بود، حالا دیگه لازم نیست که توضیح بدهد که چه جوری، یک چیز اجمالی پیدا می‌کند که به آن‌ها جواب بدهد.



علی‌ای حال پس وجداناً این جا همین طور که بزرگان، غیرواحدی فرمودند این جا نمی‌شود گفت هر دو من الإکراه است، این خلاف وجدان است. و این از باب این است که دو تا اراده فروش دارد و دو اراده فروش در این جا باعث می‌شود که یک اراده دیگری درست بشود برای این که از سبب واحد استفاده کند که آن انشاء واحد باشد و دو تا اراده به هر نحوی که در معقول گفته شده می‌تواند یک مولود واحد داشته باشد، حالا یا به جامعش هست، به هرچی آن جا گفته می‌شود، که کسی تعدد داعی دارد و یک کار را انجام می‌دهد با تعدد داعی. مثل غسل که مثال زدند هم برای... می‌بیند که هم با این غسل می‌خواهد طهارت حدثیه پیدا کند، هم می‌خواهد تبرید باشد. یک عمل از او تحقق پیدا می‌کند به دو داعی و چون می‌بیند این عمل محصل هر دو هست از این جهت اراده می‌کند. حالا این‌ها یا به نحو ضمیمه یا به نحو جماع، دیگه حالا روی مسالک مختلفی که وجود دارد که برای توضیح این مطلب و توجیه این مطلب... بنابراین...

س: آقا یک سؤالی پیش می‌آید ببخشید. غیر از حالا؟؟؟ این فرمایش حضرتعالی که جواب حلی و؟؟؟ این فرمایشی که ایشان می‌فرمایند، می‌فرمایند که اراده یک نحو تلونی پیدا بکند؟؟؟ اکراه می‌شود. سؤال این جاست فرضاً که بگوییم یک نحو تلونی ولو به تنطق انشاء واحده‌ای که اقتضای این اکراه کرده من دارم این تنطق را می‌کنم. یک تلون اکراهی پیدا کند و از این از روی اکراه؟؟؟ سؤال این جاست وقتی که در واقع امر، اکراهی که مکره کرده و روی احدهما است و ما می‌دانیم در واقع این نسبت به ثانیها، نسبت به دومی اکراهی ندارد، در این فرض صرف اراده دفع ضرری بنده مکره، صرف اراده از روی اکراه که طرف کرده من می‌خواهم انجام بدهم، این در حالتی که می‌بینیم ثانیها اکراهی روی آن نیست، آیا این را می‌توانیم صدق بکنیم بگوییم همین که ادله احدهما را اگر بفروشی اکراهی کلاهما را هم بفروشی اکراهی در حالی که می‌دانیم ثانیها را مکره اکراه نکرده. ایشان فقط می‌خواهد بگوید چون از روی تلون دارد اراده دفع ضرریه، می‌گوییم سلماً ایشان به ضرر دو تا را فروخته اما می‌دانیم نفس الامر این است که ثانیها اکراهی روی آن نیست. آیا برای صدق ادله اکراه این کافی است؟

ج: ایشان می‌فرماید که این جا هم صادق است، این مکره است.

س: حالا توی این اشکال عرض می‌کنم.

ج: اشکال ما هم همین جا بود دیگه.

س: نه نه. اشکال اول شما این است؛ می‌فرمایید این طور نیست که ارادهٔ واحدهٔ اکراهیهٔ یثقل بکلیهما علی نحو الإکراه باشد. خیر، این جا ارادتان مسببهٔ من انشاء الواحد. این یک اشکال. اشکال دوم عرض ما این است می‌گوییم آیا اصلاً برای صدق اکراه وقتی می‌دانیم ثانیها اکراه مکره روی آن نیست و روی احدهما است، روی اولی است، روی یکی است، دومی را که می‌خواهد مرتکب بشود ثانیها، آن یکی دیگر اکراهی نیست، صرف این که من این جا تلون به اکراه پیدا کرد این تنطق من، این انشاء من، آیا این کفایت می‌کند برای این، در حالی که ما می‌دانیم اکراه روی دومی نیست؟

ج: ما می‌گوییم نه. ایشان یک ادعایی کرد، ادعای ایشان را هم می‌خواستیم بگوییم که... توضیح که نداد، ایشان فرمود همان طور که یک چیز را می‌شود فروخت اکراهی است، اگر دو چیز هم این جا فروختی این هم اکراهی می‌شود.

س: در حالی که می‌دانیم یکی است این جا. در فرض مثال می‌دانیم یکی است.

ج: بله بله. خب می‌گوییم همین اشکال... می‌گوییم چه جور شما این را می‌گویید؟ چه جور این را تحلیل می‌کنید این ادعا را. چه جور تحلیل می‌کنید، تحلیلش لابد شاید به همان نحوی باشد که عرض کردیم که آن اشکال دارد. بنابراین این استدلال را نمی‌توانیم بپذیریم برای این که هر دو باطل است. استدلال صحیح برای این که هر دو باطل است همان است که شیخ اعظم به آن اشاره فرمود و محقق اصفهانی شیّد و اوضحه به آن بیانی که ایشان فرمودند. و تا حالا هم یک جواب درست و حسابی ما برای این پیدا نکردیم، برای این فرمایش. آن جواب‌هایی هم که داده شد که همان‌ها وجوه وجوه آخر بود، یعنی دلیل‌ها و بیانات وجوه آخر بود. آن‌ها هم قانع کننده نبود، حالا یکی دو تا دیگر هم از وجوهی که در مقام گفته شده باقی مانده که ان شاء الله در جلسه بعد، که حالا نمی‌دانیم جلسه بعد سه‌شنبه می‌شود یا دوشنبه می‌شود. اگر فردا صبح تشییع باشد که دیگه می‌ماند برای سه‌شنبه و اگر نباشد که ان شاء الله... و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان.